

نویسندگانی چون جان لاک و ژان ژاک روسو از اصطلاح جامعه‌ی مدنی برای توصیف حاکمیت مدنی در تمایز با جامعه‌ی طبیعی یا حاکمیت طبیعت استفاده کردند، اما مفهوم مارکسیستی جامعه‌ی مدنی ریشه در اندیشه‌های هگل دارد. در نزد هگل، جامعه‌ی بورژوازی یا مدنی die bürgerlich gesellschaft قلمرو افرادی است که واحد خانواده را ترک گفته‌اند تا وارد رقابت اقتصادی شوند، این قلمرو در تقابل با دولت یا جامعه‌ی سیاسی است. جامعه‌ی مدنی پهنه‌ی نیازهای خاص، سود شخصی، و تقسیم‌بندی است و توان ویران‌گری درونی دارد. در نزد هگل، تنها به توسط دولت است که می‌توان منافع همگانی را حاکم ساخت، از این رو، وی با آرای لاک، روسو یا آدام اسمیت مبنی بر وجود عقلانیتی درونی در

جامعه‌ی مدنی که به مصلحت عمومی می‌انجامد مخالف است.

مارکس در نقد هگل و ایده‌آلیسم آلمانی، در نوشته‌هایی مانند «درباره‌ی مسأله‌ی یهود»، «مقدمه‌ی بر نقد فلسفه‌ی حق هگل» و «دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴» از مفهوم جامعه‌ی مدنی سود جست. بحث وی به زبان هگلی نوشته‌های آن دوران اوست. در عمل این اصطلاح در آثار بعدی مارکس ناپدید شد، اما می‌توان گفت که برخی کاربردهای اولیه‌ی که در نگرش سیاسی وی داشت همچنان در نوشته‌های بعدی‌اش حاضر بود. در نوشته‌های اولیه‌ی مارکس، جامعه‌ی مدنی معیار تحول از جامعه‌ی فئودالی به جامعه‌ی بورژوازی نیز به شمار می‌رود. در تعریف مارکس، جامعه‌ی مدنی جایگاه ماتریالیسم بَدوی،

روابط مالکیتی مدرن، جایگاه مبارزه‌ی هر کس با دیگری و جایگاه خودپرستی است؛ وی پای فشرده‌ی جامعه‌ی مدنی از ویرانه‌های جامعه‌ی قرون وسطایی پدیدار شد. پیش از این افراد جزئی از جماعت‌های بسیار متفاوت بودند، جزئی از جماعت‌هایی نظیر گیلدها (اصناف اروپایی) یا گروه‌های اجتماعی که هر یک دارای یک نقش سیاسی بودند؛ بدین ترتیب قلمرو مدنی متمایزی وجود نداشت. با اضمحلال این جماعت‌های جزئی، جامعه‌ی مدنی پدید آمد که در آن فرد از اهمیتی همه جانبه برخوردار بود. در این جامعه، نیازهای خودپرستانه‌ی افراد ذره‌وار جدا از یکدیگر جانشین زنجیره‌های دیرینه‌سال تمایز شد. تنها رشته‌های پیوند میان افراد را قانون فراهم می‌کرد که نه حاصل اراده‌ی افراد بود و نه با سرشت‌شان هم‌خوانی داشت،

نگاهِ مارکس و گرامشی

به جامعه‌ی مدنی

آن ساسون
ترجمه: پرویز صداقت



بلکه با تهدید مجازات بر گوهر انسانی چیره می‌شد. ماهیت پراکنده و تنازع‌آمیز جامعه‌ی مدنی همراه با روابط مالکیتی آن نوعی سیاست را ناگزیر می‌سازد که بازتاب این منازعه نیست، بلکه منتزع و جدا از آن است. دولت مدرن به ناگزیر با ویژگی‌های جامعه‌ی مدنی بنا می‌شود (و در عین حال این ویژگی‌ها آن را محدود می‌کند). پراکندگی و ضعف جامعه‌ی مدنی از کنترل دولت گریزان است، زیرا دولت به فعالیت‌های صوری و سلبی محدود می‌شود و به سبب منازعه‌ی زندگی اقتصادی است جایگاهی خنثا می‌یابد. هویت سیاسی افراد در جامعه‌ی مدرن از هویت مدنی آن‌ها و از کارکردشان در حوزه‌ی تولید، به عنوان کارفرما، کارگر مزدبگیر یا مالک زمین، دور می‌شود.

در تحلیل مارکس، هم‌زمان دو تقسیم‌بندی رشد می‌کند: تقسیم‌بندی بین افراد محصور در حوزه‌ی خصوصی‌شان و تقسیم‌بندی بین قلمروهای خصوصی و عمومی، یا بین دولت و جامعه. مارکس، ایده‌آلیسم منافع همگانی را که دولت مدرن نمایندگی آن است در برابر انتزاعی بودن مفهوم شهروند قرار می‌دهد که اهمیتی اخلاقی دارد، چرا که وی از منافع محدود خود، از ماتریالیسم انسان‌نفسانی واقعی در جامعه‌ی مدنی، یا فراتر می‌گذارد. بنا به نظر مارکس، طنز آن جاست که در جامعه‌ی مدرن جهان شمول‌ترین، اخلاقی‌ترین و اجتماعی‌ترین هدف‌ها که در آرمان دولت تبلور یافته، در حالی فرعی و منحط در خدمت تمایلات خودپرستانه‌ی فردی و در خدمت ضرورت اقتصادی قرار می‌گیرد. در این مفهوم است که جوهره‌ی دولت مدرن در ویژگی‌های جامعه‌ی مدنی و در روابط اقتصادی یافت می‌شود. برای آن‌که منازعه‌ی جامعه‌ی مدرن حقیقتاً فرونشاندن شود و تمامی توان انسانی تحقق یابد، باید جامعه‌ی مدنی، و فرآورده‌ی آن جامعه‌ی سیاسی، از میان برداشته شود و لازمه‌ی این کار یک انقلاب سیاسی برای آزادی انسان است.

گرامشی هم‌چنان از اصطلاح جامعه‌ی مدنی در اشاره به قلمرو خصوصی یا غیردولتی (شامل اقتصاد) استفاده کرد، اما تصویر وی از جامعه‌ی مدنی بسیار متفاوت از تصویری است که مارکس ارائه کرد. برای گرامشی، جامعه‌ی مدنی صرفاً گسترده‌ی نیازهای فردی نیست، بلکه گسترده‌ی سازمان‌هاست و توان نظم‌یابی درونی عقلانی و توان آزادی دارد. گرامشی بر سازمان‌یچیده‌ی جامعه‌ی مدنی به مثابه‌ی «هم‌نوایی ارگانیک‌هایی [نام می‌برد] که عموماً خصوصی نامیده می‌شوند و در آن سرکردگی (هژمونی) و توافق خودانگیخته، سازمان می‌یابد» (گرامشی، ۱۹۷۱، ص ۱۲-۱۳). او می‌گوید که تمایز بین دولت و جامعه‌ی مدنی صرفاً روش شناختی است، زیرا سیاست عدم مداخله‌ی

دولت، نظیر آزادسازی بازارها، را نیز خود دولت برقرار می‌کند (همان، ص ۱۶۰). گرامشی در یادداشت‌های خود در شرح رابطه‌ی دقیق دولت و جامعه‌ی مدنی از استعاره‌های متفاوتی استفاده می‌کند. جامعه‌ی مدنی کاملاً توسعه یافته به مثابه‌ی نظام جابلی نشان داده می‌شود که قادر است در برابر «تجاوزهای» بحران‌های اقتصادی مقاومت و از دولت دفاع کند (همان، ص ۳۲۵). در عین حال، در یادداشت دیگری، روسیه‌ی ۱۹۱۷، با «وضع ابتدایی» و جامعه‌ی مدنی توسعه نیافته‌اش را در برابر کشورهای غربی قرار می‌دهد که در آن‌ها دولت به مثابه‌ی خندق بیرونی است که در پشت آن یک نظام دفاعی نیرومند در جامعه‌ی مدنی برقرار است (همان، ص ۲۳۸). گرچه مارکس بر جدایی بین دولت و جامعه‌ی مدنی تأکید می‌کند، گرامشی بر روابط متقابل این دو تأکید دارد و می‌گوید که واژه‌ی دولت در استفاده‌ی محدود و روزمره‌اش ممکن است اشاره به حاکمیت داشته باشد، اما مفهوم دولت در حقیقت شامل عناصری از جامعه‌ی مدنی است. دولت که دقیقاً تحت عنوان حاکمیت تعریف می‌شود با سرکردگی که در جامعه‌ی مدنی سازمان می‌یابد حفظ می‌شود، در عین حال که سرکردگی طبقه‌ی مسلط با دستگاه قهر دولتی تحکیم می‌یابد.

با این حال، دولت چنان که می‌کوشد افکار عمومی را آموزش دهد و در اقتصاد مداخله کند دارای «کارکردی اخلاقی» است. گرامشی می‌گوید که مفهوم محض قانون نیز باید به نوبه‌ی خود گسترش یابد، زیرا عناصر عرف یا عادت، می‌تواند بدون قهر یا مجازات، فشاری مشترک برای هم‌نوایی با جامعه‌ی مدنی وارد آورد.

در هر جامعه‌ی واقعی، خطوط جدایی دولت و جامعه‌ی مدنی می‌تواند مبهم باشد، اما گرامشی در برابر کوشش برای یکسان شمردن یا هم‌هویت دانستن این دو که در نوشته‌های متفکران فاشیست ایتالیا یا ژاکوبین‌های فرانسوی وجود دارد استدلال می‌کند. وی در عین حال که نقشی برای دولت در تکوین جامعه‌ی مدنی قائل می‌شود در برابر تداوم بخشیدن به دولت یا پرستش دولت هشدار می‌دهد (همان، ص ۲۶۸). در واقع گرامشی بر مبنای توسعه‌ی تمام عیار ویژگی‌های جامعه‌ی مدنی در زمینه‌ی نظم‌یابی درونی، از تضعیف دولت تعریفی دوباره ارائه می‌کند.

در حالی که در نوشته‌های مارکس جامعه‌ی مدنی هم‌چون قلمرو خودپرستی فردی توصیف می‌شود، گرامشی به بحث هگل در مورد جماعات و گروه‌ها به مثابه‌ی عناصر شکل‌دهنده‌ی اشاره می‌کند که به شکلی جمعی منافع گروه‌ها را در جامعه‌ی مدنی نمایندگی می‌کنند، و نیز به نقش بوروکراسی و نظام حقوقی در نظم‌یابی جامعه‌ی مدنی و ارتباط آن با دولت تأکید می‌کند. اما گرامشی

تأکید دارد که هگل فاقد تجربه از سازمان‌های توده‌ی مدرن است و مارکس نیز به رغم احساسات ژرف‌ترش نسبت به توده‌ها فاقد چنین تجربه‌ی است (همان، ص ۲۵۹). این تفاوت‌ها می‌تواند بر اثر تأکید گرامشی بر ضرورت تحلیل سازمان واقعی جامعه‌ی مدنی و روابط متقابل دولت و جامعه (شامل اقتصاد) باشد. باید تأکید داشت که هم در نزد مارکس و هم در نزد گرامشی، اصطلاح جامعه‌ی مدنی هم شامل عناصری از سالوده‌ی اقتصادی و هم شامل جنبه‌های غیرسیاسی روستا است، و از این رو به طور دقیق در استعاره‌ی رو ساخت - زیرساخت جای نمی‌گیرد.

مطالعه‌ی مفهوم جامعه‌ی مدنی در نزد متفکران مارکسیست و غیرمارکسیست به بررسی خود مفهوم سیاست می‌انجامد. این مفهوم مستلزم رابطه‌ی بین افراد، بین افراد و جامعه، تصور جامعه به مثابه‌ی سازمان یافته و غیرسازمان یافته و جدایی حوزه‌های خصوصی و عمومی است.

اگرچه مفهوم جامعه‌ی مدنی در آثار بعدی مارکس ناپدید شد، اما درون مایه‌ی آن میان برداشتن سیاست به مثابه‌ی قلمرو مجزایی که در اختیار جامعه نیست و جایگزینی آن با شکل جدیدی از دمکراسی که در کتاب «جنگ داخلی در فرانسه» بار دیگر پدیدار شد، در کتاب «دولت و انقلاب» لنین نیز پیدا می‌شود و گرامشی آن را توسعه‌ی بیش‌تری می‌بخشد. □

منابع:

- Bobbio, N. 1979: Gramsci and the Conception of Civil Society. In Mouffe ed. Gramsci and Marxist Theory.
- Colletti, L. 1975: Introduction to Karl Marx. Early Writings.
- Gramsci, A. 1929-35 (1971): Selections from the Prison Note books.
- Razeto Migliaro, L. and Misuraca, P. 1978: 'Teoria della burocrazia moderna', In Sociologica e marxismo nella critica di Gramsci.
- Texier, J. 1979: 'Gramsci, Theoretician of the Superstructures', In Mouffe, ed. Gramsci and Marxist Theory.

* * *

مشخصات مأخذ:

- Ann Showstack Sasson, Civil Society. In Tom Bottomore, Dictionary of Marxist Thought, Blackwell (1988).